

دیوانِ عطار

زبان و ادبیات فارسی دامنه گسترده‌ای دارد. تاکنون بسیاری از شعرا و نویسندگان بزرگ این زبان شناخته نشده‌اند. مثلاً تذکره‌نویسان فارسی از «عطار» اصلاً ذکری ننموده‌اند، در صورتی که باید وی یکی از شعرای بزرگ دوره سلجوقی محسوب گردد. صاحب‌الذریعه^۱ اسم این شاعر نامدار را خواجه شهاب‌الدین می‌داند که اسم برادر «عطار» بوده که مرثیه وی در دیوان «عطار» موجود است. همین‌طور در سال وفات او هم اشتباه شده است. از قطعه زیر برمی‌آید که «عطار» در سال ۵۸۱/هـ ۱۱۸۵ م متولد و اقللاً تا هشتاد و یک سال زندگی کرده، پس یقیناً بعد از ۶۶۲/هـ ۱۲۶۴ م درگذشته است:

مرا مادر پس از تاریخ هجرت به‌سال پانصد و هشتاد و یک زاد
نهال عمر من هشتاد و یک سال چو طوبی هر زمانی نو برم داد
اگر فرزند جسمانی ندارم که کردی در جهان از مام من یاد
مرا فرزند روحانی بسی هست که جان غمزده زیشان شود شاد

به‌علاوه از همین قطعه ظاهر می‌شود که فرزندان شاعر در حیات وی درگذشته بودند. در هر حال صاحب‌الذریعه یک نسخه خطی دیوان «عطار» را در تاشکند نشان داده که در سال ۱۲۶۸/هـ ۱۸۵۲ م به‌وسیله محمد حسین بلغاری کتابت شده است.^۲ اما نسخه نامبرده قدیم نیست، البته شاید از یک نسخه قدیم نقل گردیده است.

۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه، تألیف العلامة الشیخ آقا بزرگ الطهرانی، القسم الثالث من الجزء التاسع، الطبعة الثالثة، دارالاضواء، بیروت، ص ۷۲۹.
۲. شماره ۵۰۱۸.

خوشبختانه یک نسخه قدیم و کامل دیوان «عطارد» در کتابخانه مهاتماگاندی میموریل ریسرچ سنتر و لائبریری در بمبئی، نگهداری می‌شود^۱ که به خط عالی نستعلیق کتابت گردیده است. این نسخه به احتمال قوی در زندگانی «عطارد» یا در اواخر قرن هفتم کتابت شده، زیرا گردآورنده دیوان یا کاتب آن بعضی ممدوحین را با دعای رحمة الله یا رحمة الله قبره یا طیب الله مرقده یا نورالله مضجعه نوشته است، شاید هم این نسخه از یک نسخه معاصر گردآورنده نقل گردیده است. در هر صورت نسخه نامبرده خیلی پُرارزش است و باید در مطالعه تاریخ و فرهنگ ایران مورد استفاده قرارگیرد.

از مطالعه دیوان پیدا می‌شود که «عطارد» یکی از شعرا و قصیده‌سرایان بزرگ زمان خود بوده و حق دارد که ترجمه او در تذکره‌ها ثبت گردد. سلاطین و وزرا و علما و امرای زیر را در قصاید خود مدح و توصیف نموده است که بعضی از آنها از صفحات تاریخ به کلی فراموش شده‌اند:

اتابک ابن اعظم محمود شاه الروادی^۲ رحمه الله

دو قصیده با مطلع‌های زیر در مدح این ممدوح در این دیوان است:

۱. چو شمع زرنگار روز کرد از دود پیراهن
۲. صبح علم بر کشید بیرق شب شد پنهان

الصدرالمجلس العالی، سلطان‌العلماء، وارث‌الانبیاء، خلیفة‌العجم، افتخار جهان

۱. ای ز جلال تو جاه [دنیوی و] دین را
۲. دوش چون پنهان شد از سایه آفتاب
۳. صبح که از نسیم گل گلشن روح خرم است
۴. دلم مرغی ست روحانی و بند امتحان دامش

۱. شماره ۶۳.

۲. روادی تیره‌ای از کردان طایفه «هذانی» (ساکن اشنویه و حوالی آن) که در ارمنستان اقامت گزیدند. (فرهنگ فارسی معین)

۵. ای در تو مهد امن و امانی

الكبير الكريم، السيد الاجل، (الصاحب الاجل)، الصدر الرفيع، اخطب الخطبا، برهان الملة

والدين خواجه جهان، ملك ساوه احمد بن اعظم ملك الحسينى السمرقندى

۱. دوش چون مرغ سحر بار دگر کرد نوا
 ۲. آسمان صد مجره کمر قطب ثبات
 ۳. روی تو ماه را گلستانیست
 ۴. ساقی بیار باده که باد سحر وزید
 ۵. مه چو سرا ز جیب شب تمام برآرد
 ۶. لیش چون شب اگر خنده نماید
 ۷. شب چو برداشت نقاب سیه از روی سحر
 ۸. شب چو برداشت نقاب سیه از روی سحر
 ۹. غرّه ماه جمال شه آل حیدر
 ۱۰. هودج اقبال را تا گشت پیدا بازگیر
 ۱۱. ای لعل تو راز دار گوهر
 ۱۲. در افشان تیغ خورشیدی و چین زلف شب رنگش
 ۱۳. کیست آن گوهر رو عمده تاثیر فلک
 ۱۴. چون خیمه زد شهنشہ سیاره در حمل
 ۱۵. ز ارواح قدس دوش رسانیدم این پیام
 ۱۶. از سر حال چاک زد صبح ردای آسمان
 ۱۷. ای شکر خنده تو آرزوی بیماران
- سپیده دم که نماید سپهر مهر جبین
فلک را دوش پرسیدم که ای جنبنده پیچان
باز آراسته شد مسند سید اجلی
ای صبح وقت آنست کاهی ز دل کاهی
ای همایون مرغ بی‌پر چون به مشرق بگذری

الملك الكبير اختيارالدوله والدین الخجندی

۱. الصبوح ای دل که بزم عشق جانان زنده شد
۲. سوی خجند ای نسیم ار سحری سفر کنی

الشیخ الرفیع معین الامر شیخ ایوب زنجری

۱. ای غلامان ترا شاه فلک سر زنجیر

المجلس العالی اوحدالدین البخاری^۱ رحمه الله

۱. ای چون دم مسیح نسیم تو جان فگار
۲. باز نقش تازه بست اقبال نصرت آفرین
۳. ای گهر از نظم تو نظام گرفته

الاجل الکافی بدرالدین المحرر السمرقندی

۱- (ترجیع بند)

برخیز که جز باد سحر محرم ما نیست بد عهدی آن عهد شکن با که توان گفت
من پیر شدم لیک مرا بخت جوان هست گر چشم بدی ناطقه را جانش و بستنی
بوی کرم از گلشن آثار تو خیزد
نعل سم شبدیز تو صیقل زن مه باد

المجلس الرفیع شیخ شیوخ الاسلام برهان ملت والدین النسفی

۱. شرح سرای حسنت پروانه خیالش

الصّدرالاجل، صدرالوزرا، بهاءالدین محمد الجلالی (المرغینانی)

۱. ای به نظر نقش بند زاده کان را
۲. پرده دگر کرده مرغ صبح نوا را

۱. اوحدالدین ابوحامد کرمانی، عارف مشهور قرن هفتم، (متوفی: ۶۳۵ هـ/۱۲۳۷ م) فرهنگ فارسی معین (با اوحدالدین بخاری یکی است؟).

۳. ای باد سحرگاهی روح از دم تو گلشن
چون آفتاب روی [تو] افتد بر آینه

العزّ الاکرم الاوحد، تاج‌الدین الکرمانی

۱. افتخار تاجداران باز آمد بر سریر
۲. سرکش ای خاک سمرقند و به‌این فتح به‌ناز

الصّدراکبیر، تاج‌الاسلام البخاری

۱. ای زاده درّ سخت عقد ثریا
۲. عاشقا در تو پرده‌ای بدرند
۳. ای بند نهاده شب زلفت به‌سحر بر
۴. سپیده دم که خروسان خسروانی ساز
۵. ای ملک سرفراز که دستور آستین
۶. ای ملک ز کلک تو سرانجام گرفته

الصّدراالرّفیع، علاءالملک، جلال‌الدوله والدین ابن حسین و جهان‌الملک

۱. بر طراز شقّه شب چو علم زد آفتاب
۲. مرا ز باد سحر بوی زلف یار آید
۳. چه تیرست آن ز بیجاده که هست از لعل پیکانش
۴. (ترکیب‌بند مرثیه) طیب الله مرقده
شب را نقاب چهره ایام کرده‌اند شب پوش شام بر سر عالم نهاده بین
از گرد شب ز چشمه مهر آب می‌رود صدری که نور شمع معالی ز رای اوست
ای کوکبی ز لعل سمند تو آفتاب ای سده تو تاج سر آفتاب و ماه
صدرا همای عزّ و شرف بر سر تو باد

السیدالاجل جلال‌الساده السمرقندی

۱. دوش به‌وقتی که خروس سحر

۲. شمعی ست عارض تو پروانه آفتابش
۳. ای حلقه خاتم سلیمان
۴. ای چون قلم سوادت صورت نگار معنی

السید الاجل، القاضی الامام الاجل، جلال الدوله والدين الدنيوى

۱. نقشی نگاش خانه تقدیر در ازل
۲. ای وصل تو عهدة الزمانی

الصدرالکريم، جمال الدوله والدين الدرقي

۱. ای بر طراز دولت خط کتابه نامت

الاجل الاكرم، جمال الدين الترمذی

۱. گر مشتری به فیض سعادت مؤیدست
۲. چو ز حرف ما گذشتی قلمی ز آسمان کش
۳. چیست آن گوهر که باشد چون چراغ آسمان

الصّدرالرّفيح، فخرالدوله والدين حامد القاضى القضات

۱. اقبال کرد خطبه نصرت به نام خویش
۲. ای چو مه و مهر فارغ از اشباه

الاميرالاجل حسام الدين؟ بقاء الكاشى

۱. از سر زلف تو گر بوی برد باد صبا

الصّدرالرّفيح امير حميدالحش

۱. زهی مشتری قدر کیوان جناب
۲. پرده بردار که سوی چمنست
۳. از دربار خیال پرده بر انداز هین
۴. زهی زاده طبع تو آتش جان

۵. ای قلمت بند روزگار گشاده
۶. وقت آن است که گلبرگ طری

الجلیل الکبیر حمیدالدین سپاهانی

۱. چون افق از دم صبا غنچه صفت گشاد لب

السُّلطان الرَّوم رکن الدین السلجوقی^۱

۱. ای آینه روی آسمان را
۲. کیست آن بحر آفتاب عطا
۳. بوز ای نسیم صبح ای دم تو جان مصطفی
۴. دوش آن زمان که زنگ شب از تیغ آفتاب
۵. سپیده دم که شب تیره بار می‌بندد
۶. ای چون چراغ دولت شمع تو نورگستر
۷. سایه‌نشین شد آفتاب از سر زلف چون شیش
۸. به شکر پاشی یاقوت لبش
۹. آمد ز ایران کامران سلطان افریدون حشم
۱۰. بزم صبح تازه کن ای ترک تنگ چشم
۱۱. ای شمع در هوای تو جان بسته در میان
۱۲. ای گهر از لفظ تو به‌نام رسیده

القاضی الامام، صدر الکبیر فخرالقضات، رکن الملة والدین و السریلی

۱. آن چیست که می‌کند هم او تن
۲. ای ز مه رویت آفتاب شکسته
۳. کار دل به‌جهد اگر با غم او آمدی

۱. رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم از سلجوقیان آسیای صغیر (ج: ۶۵۵ هـ/۱۲۵۷ م، ف: ۶۶۶ هـ/۱۲۶۷ م).
(فرهنگ فارسی معین.)

الملك الاجل، السلطان الاعظم، افتخار الملك، سنجر بن خوارزمشاه البخاری

۱. ز شام پرچم سلطان هلال شد پیدا
۲. ای آفتاب سایه چتر سپاه تو
۳. ای نظام ملک را رایبی ز دستور آمده

المجلس العالی، الشیخ الاجل، الکبیر الکریم، المخلص الاعلی الاستاد، سیف الدوله

(والملة) والدین، المنجم وفا ملک البخاری، رحمه الله

۱. نوبتی است عشق تو بر در کعبه صفا
۲. چو صبح از افق باز خندان برآمد
۳. دوش دیدم سرادقی از نور
۴. ز هی ضمیر تو خورشید آسمان غلام
۵. گشاد ابروی طاق فتح را دین
۶. در خواب رویش دیدم تعبیر کن ار دانی

السيف الدين السريلى

۱. دوش وقت صبح دیدم کله بسته آسمان
۲. بیا ای نگارین من
۳. یارب چه دولت است که فایض شدست این
۴. ای بر سر تو حشمت و تمکین
۵. از آتش ضمیرت روشن چراغ معنی
۶. ای کلک تو چو طره شب آفتاب زای

الصدر الرفیع، شمس الملك، علاء الدین، شرف الدین مشرف

۱. نماز شام چو روی هلال بگشاید

۱. "شیخ العالم سیف الدین ابوالمعالی سعید بن مظفر باخرزی از مشایخ و شاعران اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم، وفات: ۶۲۹ هـ/ ۱۲۳۲ م." (ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، ص ۸۵۶)

۲. درد عشق از نازکی آسیب درمان بر ندارد
۳. ای چرخ نهاد اختر آثار
۴. ای ظفر مرکب ترا همراه
۵. (ترجیع‌بند)

باش تا ابر بار بگشاید لاله چون شمع سان برافروزد
 باغ چون صبح بی‌دهن خندید گل که دُرّ جمال زیور اوست
 رایش ار آستین براندازد آنکه تا رمح او قدم برداشت
 ای ترا در وغا مسخر تیغ

الصّاحب الاجل شرف‌الملک الخوارزمی

۱. ای ز نسیم زلف تو گلشن روح خوش هوا
۲. ای نو عروس حسن ترا زیور آفتاب
۳. گر بر از پایه‌ای خرد را هست
۴. ای ملک سرافراز که کام تو برآمد
۵. باد سحرگه وزید صبح دمید ای نگار

الصّدر الرّفیع، السّید الاکرم ملک‌الاکابر صدرالدین الترمذی

۱. (ترجیع‌بند)

صبحدم چون نقاب بردارد صبح خیزان چو جان برافشانند
 هر کرا عشق در میان انداخت آنکه عدلش در ستم بندد
 کلک او را زبان گشاده شود
 شاهد بخت در وفای تو باد

۲. دل وقت صبح غم چون پرده براندازد
۳. تا نگریدی همچو شمع از سوز دل بی‌خویشتن

الملک‌الکبیر، صدرالدوله والدین السمرقندی

۱. مژده‌رسان بین فتح تیغ و قلم را

الصَّدر الرَّفِیع، الامام الاجل، صدرالدَّوله والدِّین الصَّاحِبِ

۱. صبح زوال کرد باز چشمهٔ آتش فشان
۲. ای چراغ آفتاب از شمع رویت منزوی

الصَّدر الکبیر ضیاء الملک الزَّوْنی^۱ رحمه الله

۱. ای بخت ترا سعادت آئین
 ۲. نور الله مضجعه (ترجیع بند)
- بر فروزم ز آتش او شمع سان هر نیم شب همچو شمع از یاد او دل را زبان آتش گرفت
ای چو می از سرکشی از پوست بیرون آمده گوهر معنی نهد در خط دریا کلک او
بحر را با طبع تو در پروری آسان بود ای فلک بر قبهٔ قدر تو مأوی ساخته
خط [تو] تا حشر زلف شاهد اقبال باد(؟)

السید الاجل الامام ضیاء الملک والدِّین الحسینی

۱. چیست آن دریا که باشد از روانی بی قرار

الصَّدر الکبیر العالی فخر الملک (فخر الدِّین) طاهر بوبکر ابن افتخار السمرقندی

۱. ای به تو فخر ملک دنیی را
۲. لعل تو چو باده جان شکارست
۳. چون حجاب شب از میان برخاست
۴. ساقی بیار باده که نوروز عالمست
۵. شاهد اقبال یار غار اوست
۶. روزگار از فرّ تو مسعود باد
۷. عید بر فخر ملک میمون باد

۱. "ضیاء الملک زوزنی وزیر سلطان محمد خوارزمشاه... هنگام حملهٔ مغول به نیشابور بود. وی و مجیر الملک کانی وزیر دیگر سلطان به کثرت مردان و آلات حرب مغرور گشتند و تصمیم به مقاتله گرفتند. مغولان آن شهر را به محاصره گرفتند و پس از جنگ‌های سخت خراب کردند." (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۱۰۵۶)

۸. ای قاعده ملک ز تیغ تو ممهّد
۹. هرکه را در کارها اقبال تلقین می‌کند
۱۰. در نگارستان معنی باز کردم جان نگار
۱۱. ای لبت طوطی شکر پرداز
۱۲. شاه انجم دست بالا کرد باز
۱۳. ای آب نمای آتشین دم
۱۴. ای جان ترا صفای انجم
۱۵. صحت‌فزای چون دم صبح است و فیض جان
۱۶. خیز که صبح بر فشاند از سر حال آستین
۱۷. ای همای عشق تو پر سوخته
۱۸. ساقی بیا که موسم عید است و ماه دی
۱۹. (ترجیع بند)
- جایی‌ست اگر جهان بخندد باد آتش گلستان برافروخت
 گلبن شیر از سنان برآورد عزمش ره حزم بر کمان زد
 تیغ از قلم تو کامران شد عدلت کجی از کمان برون برد
 صیت تو همیشه در جهان باد
۲۲. (ترجیع بند)
- ای هلال عید جان ابروی تو شاهد اقبال یار غار اوست
 آب دولت را صفا آمد پدید ای ز کلکت ملک جانی یافته
 روزگار از فرّ تو مسعود باد

الصّاحب الاجل عمادالملک العراقی

۱. تنها اسم ممدوح آمده و قصیده نقل نگردیده است

الشیخ الاجل عمادالدین شیخ الاسلامی المرغیانی

۱. ای شرح جان فشان و بهاین فتح سرفراز

الصَّاحِبُ الْأَجَلُ علاء الملک بلخی

۱. از رازنامهٔ عشق جانان خبر ندارد
 ۲. دوش چون از گرد شب ره برفشاند یار
 ۳. خرد خطیب نورانی و لوح روح انسانش
 ۴. سدّ فلک چو صبح به یک دم گشاده‌ایم
 ۵. خرد با خیال او تماشائست روحانی
 ۶. (ترجیع‌بند)
- ای دل ز نفس گوهر انسان چه دیده‌ای پای دلی به دامن غم در کشیده‌ایم
 کلکش اساس دولت و دین را یقین نهاد گر چرخ را مثال تو بر کار داشتی
 حکمی که بر فلک قلم تیر می‌کند نور کمال فیض دل روشن تو باد
 ای کلک تو کلید نهان‌خانهٔ امان
 ای طایری که بیضه مثال است پیکرت

علاءالدوله والدین ابن خسرو جهان‌الملکی نورالله مرقدہ

۱. زهی ضمیر تو اسرار غیب را جاسوس
۲. گر عاشق صبحی وز عشق می‌زنی دم

علاءالدین شاه بن ملک‌شاه البخاری

۱. مهر چو طاوس شد جلوه‌گر صبحدم

المجلس الاعلیٰ اقضا قضات الاسلام علیٰ خواجه فخرالدین الهمدانی

۱. دوش چون پیک شب آهنگ صبا

صدرالدین امیر عمید السمرقندی

۱. آن را که غمزهٔ تو ز کشتن امان دهد

الملک‌الکبیر غیاث‌الدوله والدین داد بک ملک‌شاه الکاشانی

۱. سریر ملک و سرای سرور و مسند داد

۲. زهی ز گونه رخسار تو به تاب آتش
۳. آن چیست که جزویست ازو گوهر عالم

الاجل الافضل الكافی فخر المستوفی الخوارزمی

۱. شام چو آینه از زنگ برآورد چشم
۲. مژده عالم را که دیوان یافت از سر زیب و جاه

الصدرالرفیع فخر الملك الکریمی

۱. آنکه... است
۲. چو باد صبحدم از زلف یار برخیزد
۳. مرا به وقت سحر دوش در مقام حضور
۴. باز... اختران
۵. ای یافته آتش جوانی

الامیرالاجل خواجه خواجگان الکرمانی

۱. خط تو طره بر قمر داد

الصدرالرفیع کمال الدوله والدین السمرقندی

۱. ای فخر به تو اهل جهان را و جهان را
۲. پیری چو صبح صادق و صافی چو آفتاب
۳. یارب این دایره سیم هلال رجبست
۴. باد به تاراج داد زیور بستان
۵. دوش آن زمان که صبح علم زد بر آسمان
۶. ای نه فلک ز پایه قدرت برآمده
۷. ای جان خرد نگار معنی
۸. زهی باغ کمال تو پر... سحرگاهی
۹. ای مبارک بنای گردون سای

المجلس الرفیع مجیر الاسلام السمرقندی

۱. آن لعل چیست جوهر او زاده دوکان

امیرالاجل نورالدین شرف الزمان الکاشانی

۱. ای عهد همه جهان شکسته

علاوه بر این قصاید چند قصیده تحت عناوین زیر در این دیوان هست:

فی حسب حاله

شب چو بردارد حجاب از هودج اسرار من من ز بحر شعر آب زندگانی می خورم

فی (طرز) الحقیقت

۱. آب ما امشب ز جوی دیگرست

۲. عالم عزلت جهان دیگر است

۳. دست در کش از جهان چون در جهان کاری نماند

۴. قاصدان راه عشق از منزل جان فارغند

۵. گر وفا جویی به کوی آشنایان خانه گیر

۶. سوختم ز آتش جوانی خویش

۷. نقش اقبال خیالیست نظر بر بدم

۸. به وفای عهد جانان نظری نماند پیشم

۹. هوای جهان را صفایی ندیدم

۱۰. روزی که ز بند غم برون آییم

۱۱. نور دلی و شمع حقیقت نیافتم

۱۲. دردی که ز دل خیزد درمان نتوان کردن

۱۳. باریک روند جرعه ریزان

۱۴. صبحدمان علم زند آتش آه عاشقان

۱۵. به کوی عاشقان آیی اگر سودای ما داری

فی حسب زمانه

۱. در همه آفاق دل خواهی نماند
۲. از باغ دهر بوی وفایی نیافت کس

فی صفة القلم

۱. ساخت از لاله نقشبند صبا
۲. نقّاش باد کرد به تأیید روزگار
۳. چیست آن ماهی که دریا واروش
۴. روی آفاق چو گیسوی بتان شد شبرنگ
۵. حَبّذا ای هلال آتش فام
۶. ای برق شب نمای مگر نور دیده‌ای

فی صفة الیل

۱. که کرد تعبیه در آتش عذارش آب
۲. ماه که شمع نگارخانه مهست
۳. زهی سراق سبز سپهر خیمه نهاد
۴. باش تا مرغ سحر باز نوا برگیرد
۵. دوش کز دامن سراق شام
۶. شام چون زد سرای پرده به‌چین
۷. دوش چون فکرت من کرد نشاط شعری

در قسمت مرآئی منظومات ذیل سروده شده است:

صدر صدور بوبکر صدر مملکت

۱. (ترجیع‌بند)

ای مرغ صبح‌خیز نفیر از جهان برآر	صدر صدور طاهر بوبکر صدر ملک
هنگامه مظالم انصاف بر شکست	کو آن قلم که از کف او درفشان شدی
عین‌الکمال چشم مرا تا به‌خواب کرد	ای تلخ کرده زهر فراق تو کارها

بر دفتر تو نسخه‌ی معنی سقیم شد ای در غم تو خلق به‌زاری گریسته
 ای فرخ از جمال تو پیوسته فال عید
 آثار تو کرام جهان را کرام باد

در مرثیه‌ی برادر خود شهاب‌الدین گفته:

۱. گر ز درد دل زبان بگشادمی

۲. (ترجیع‌بند)

صبح خیزان چو به‌شب بار سفر بر بندید شب نباشد که رخ از دیده بخون تر نکنیم
 نیزه‌ای در سر میدان سخن بود شهاب دیده‌ای نیست که بی‌درد سرش باز کنم
 لوح محفوظ خرد خطّ جبین تو بود اثر درد تو هنگامه‌ی درمان بشکست
 درد با صبر تو از خود به‌فغان آمده بود بی‌تو ما بر سر دردییم تو بی‌ما چونی
 او که خود با همه دعوی وفا می‌کردی

طایر سدره‌نشین مرغ سرخوان تو باد

۱. مرثیه‌ی مجددالدین، (ترجیع‌بند)

دل می‌دهیم و دست به‌جانان نمی‌رسد قانون مجد و عمده‌ی اسلام مجد دین
 اقبال صورتی‌ست که معنی پدید نیست روحانیان که مهبط قدس است جان‌شان
 چون تیغ کوه کلک «عطارد» ز کار ماند سنگین دلا جهان که ازو جان دریغ داشت
 ای بر تن تو جان دو پیکر گریسته صدر قضا و مسند دنیا گذاشتی

محراب جدّ و تخت پدر را گذاشتی

بی‌صورت تو روز جوانی سیاه باد

۲.

ای پرده‌دار پرده فروکش که راه نیست ناکام باد تیغ و قلم کز تو باز ماند
 بی‌تو همای فتح و ظفر پرشکسته باد کو آن زبان چو تیر فلک برگشایی‌اش
 چون او نماند انجم و افلاک گو میباش

۳. چو چتر غوری شب سایه از جهان برداشت

۴. آفتاب روز دولت گشت ایمن از زوال

تخت برباد نه ای خاک سمرقند چو جم

(مرثیه غیاث‌الدین)

۱. ای خلق الغیاث ز مرگ غیاث دین
دارای ملک داد ملک‌شاه در آستین
۲. در بر خاک خفته‌ای سرو روان دریغ تو
۳. ای ز آتش تو دود ز دریا برآمده
صدر و سریر و مسند و ایوان گذاشتی
۴. نسیم صبح که فیضی‌ست از دم عیسی

در قسمت مقطعات، علاوه بر اشخاصی که اسم آنها قبلاً در قسمت فصاید آمده است، اسم‌های ممدوحین زیر هم می‌باشند:

اصیل‌الدین طیب، زین‌الدین المستوفی، شمس‌الدین، شاه کرمان، شرف‌الدین جیاخان، شیخ‌الاسلام عین‌الدین، ظهیرالدین، کاشانی، فخرالدین وزیر نخشی، فخرالدین خاضیک عطّار، فخرالساده ابن جلال‌الساده، الاشراف الاوحد کمال‌الدین، مؤیدالملک حبش، منتخب‌الدین البخاری. در بعضی مقطعات که مطلع‌های آنها در زیر نقل می‌گردد، تخلّص شاعر آمده است:

ای برادر چون «عطارد» خامه انشا شکست
چون بود بر اخترانم شعر کس را یاوری

علاوه بر این وی درباره خود می‌گوید و بر هنر خود افتخار می‌کند:
مثال شعر من ست آن خطی که محو نگردد به سیل حادثه یک حرف او ز لوح ضمائر

*

مرا کز سخن گشته‌ام در زبان‌ها چو صیت تو در نیکویی افسانه
همی کرده‌اند آخر ارباب دولت به تیر عطا گاه گاهی نشانه

از ابیات ذیل برمی‌آید که شاعر در زندگی خود مفلس و بی‌سرو سامان بوده و اوقات خود را به عسرت گذرانده است:

فخرالملک ای قوام عالم انعام ترا کرانه‌ای نیست

بر شاخ هوات هیچ مرغی بی دانه و آشیانه‌ای نیست
جز من که در آشیانه من جز خرمن ماه دانه‌ای نیست

*

مرا یقین که ترا در ضمیر می‌گذرد حدیث را تبئه کاه اسپ من گه گه

*

از شهر تو که قبله اقبال دولت است ای در نفاذ حاصل دوران به کام تو
نیکو بود که باز رود در صمیم دی بیچاره یک قبا به غلام غلام تو
وی در مواقع گوناگون بالخصوص در جشن‌های عید از امرا و ثروت‌مندان انعام و
خلعت برای خود و فرزندان خود طلب می‌کند و ناداری خود را ابراز می‌نماید:
شاید که گه قسمت ارزاق خلائق رزق شعرا را کف راد تو ضمان کرد

*

صاحباً از خصایص دستت از در عهد تو کریم شود
از گلستان لطف تو در هند نفس ازدها نسیم شود
رسم باشد که پرفزون گردد خلعت بنده چون قدیم شود

*

عید اگر بر دست تو قربان کنم از کمال لطف تو نبود عجب

*

عید نزدیک و ز اخراجات لابد در دلم
من ندانم تا چه غم مانده است باری مانده است
خاره‌ای فرموده بودی مرمرا روزی وزان
در دل از سودای آنم خار خاری مانده است
جامه درزی تو خر استادی گر آنچنانک
جبه نابریده از وی موزه واری مانده است

*

اگر من از بر او خشک لب روم چه عجب گناه بخت من است این گناه دریا نیست

*

عید آمد و نیست وجه دستار وین با همه گفت کی توان راست
*
منت خدای را که مرا آفتاب‌وار انعام تو ز زمرة اقران یگانه کرد
*
این عید مرا بدان بیارای یک بار دگر هر آنچه آید
*
باری روا مدار که تأثیر روزگار بر من کند به عهد تو مر عید را و عید
*
جز به مفتاح کلید تو گشاده نشود قفل حاجت که نهادست جهان بر در عید
*
آنجا که خرجه بازی اقبال طالع است در خانقاه جاه تو کردم گلیم پوش
*
بی غرامت صوفیانه عید چون نزدیک شد ترک جبه گفته گیر آخر نباشد کم ز هم
*
اندرین غیبت شش ساله که روز و شب او بود چون فاقه و غم عمر گه و روح انجام
برسر اهل هنر نور تو و پرتو مهر روزها سایه شب بود و سحر برده شام
تا به اقبال مجیرالملک یعنی پدرت بر سر و سرور اشراف جهان باد مدام
آفتاب نظر سعد فلک باز افکند به کمالات شرف نور ظفر بر ایام
*
خانه زین من که ویران شد چون دل خصم تو ز بار جهان
*
جمال شعر و طمع همجو وحشت پایست که حال جلوه شود در عروسی طاووس
*
کدام شاعر مفلس به زر شود قارون چو شمس خانه توانگر نشد به گنج عروس
مرا کجا بود آن بخت کز نتایج او ز جام تو نشود پشت پای دامن توس
*

محروم از وظایف انعام روز و شب پژمان در آرزوی بیاض و سواد او

*

«عطارد» در انعام ارباب حاجت به املائی کلک تو فرمان نوشته
 مرا پیش ازین باشد از دولت تو برات وظیفه به شعبان نوشته
 برات آمد و عید اکنون تو آن را به بیخ بر چو فصل زمستان نوشته

*

همان کرده‌اند آخر ارباب دولت به تیر عطا گاه گاهی نشانه
 تو در نشر احسان ازیشان فزونی به جز تخت من هیچ دادی بهانه

*

مرا که از همه ابنای روزگار امروز به اختصاص جناب رفیع می‌دانی
 اگر به‌بچه‌گرگ نیاز دریابی ندا دهی بدو سر گوسفند قربانی

*

هاتفی در گوش جانم گفت هان ای تیره روز

بی‌نوایی را درین ره نیست جز این راه روی

کز سر اخلاص برداری سر آغاز سخن

مدحت صدر علاءالدین امیر ماه روی

سردی بی‌پوستینی موی دارم روی داد

تا بیارم همچو دولت سوی این درگاه روی

«عطارد» یک خطاط بزرگ معاصر به‌نام اوحدالدین و شعرای نامدار آن زمان مثل
 ضیاءالدین فارسی، کمالالدین سمرقندی، شهابالدین و تاج‌الدین شهرستانی را
 توصیف و تمجید می‌کند:

اوحدالدین وجیه ای سر ارباب هنر نظم را زیور خط تو دل‌آویز کند
 سخن بکر مرا وقت عروسی گشته است چه شود کز سر کلک تو شکر ریز شود

*

ای شهاب‌الدین تویی کز آب شعرت تر شود چشمه خورشید اگر از اوج گردون بگذرد

*

به‌سوی شعر تو میل‌ست روح را آری به‌سوی عرش بود روح قدس را معراج
گمان نبود که کاشان روی ز شهرستان لجاج بود جهانی به‌سامری محتاج
کنون که رفتی از من تحیتی برسان به‌نور دیده‌ حیدر ز کوری حجّاج

*

چون شعر تو خواندم و نوشتم در غایت لطف و دل‌گشایی
از هر حرفش یکی عمادی وز هر حرفش یکی سنایی
گذشته از این وی از استاد انشا پرداز بلند پایه خود «استاد سخن افضل ایام ضیاء
دین» اسم می‌برد که هر دو در فقر و فاقه و ناداری شریک و سهیم بوده‌اند:
ای گشته «عطارد» را استاد در انشا تو

*

ما همچون غریبانیم در مولد خود هر دو با بی‌هنران مانده بی‌کس من و تنها تو
کز ناطقه جسمش روحیش تویی یا من وز معجزه شعرش عیسی منمی یا تو
«عطارد» از میان شعرای بزرگ «سنایی» و «عطارد» را توصیف نموده است:
چون پیدا شد در آفرینش آثار صنایع خدایی
از برق ضمیر تو سنایی جان داد به‌گوهر سنایی
در قسمت هجویات، «عطارد» اشخاص زیر را هجو نموده است:
امام افتخار، سیّد جلال، حمیدالدین، داد ملک الکاشانی، رضی‌الدین، روشن گوهر،
شمس حامدی، معزالملک منشاد. به‌علاوه وی درباره‌ یک عجوژه مغنیه می‌گوید:
دوش ناگه اندر آمد از درم شاهدی ناخوانده همچون آفتاب
زلف او چون روی او تاریک و زرد روی او چون زلف او پر چین و تاب
جام‌های می دمام می‌دمید بر بساط دسته و چنگ و رباب
از سرمستی گرفتم همچو تب وز ره هستی بی‌بوم چون سراب
گاه بی‌لب بوسه دادم چون قدح گاه بی‌دندان گزیدم چون شراب
من ندانم تا حمید دین مرا اندرین معنی چه فرماید جواب
دیوان «عطارد» شامل شصت و نه غزل و صد و پنجاه رباعی هم می‌باشد. در یک
رباعی شاعر ما روزگار جوانی خود را بیان کرده:

..... یک چند به افراط جوانی کردم

و یک رباعی در مرثیه سلطان جهان ابراهیم سروده و در دیگر شخصی به نام اقبال را یاد کرده است:

ای مرگ چه خواستی ز شاهان قدیم کز فرق یگان یگان ربودی دیهیم
بی سرمایه به خاک کردی تسلیم ولدانه سلطان جهان ابراهیم

*

..... اقبال کجایی که مرا یاد کنی

اکنون فقط دو رباعی و چند بیت از غزلیات «عطارد» در اینجا نقل می‌گردد:

غزلیات

همه زاهدان به میخانه گرو کنند خرقه به خیال اگر ببینند شبی غزل سرایش

*

سوداییان بسی‌اند حیران بگرد کویت شب‌ها به روز برده دل‌ها تباه کرده

*

این غزل را در زهاوی و بر عشاق خوان کاخر ای پیوند جان از من بریدن تا به کی

رباعیات

ای از علم تو فتح پرداز فلک از همت تو گشته سرافراز فلک
آن اسپ نمد که گفته بودی بفرست خود اسپ ترا نمد زند باز فلک

*

ما مست شدیم می بیار ای ساقی چون آوردی دیر مدار ای ساقی
تا یک ساعت به کام دل بنشینم در خدمت صدر روزگار ای ساقی

اشعار دیگر

رسید خصم به دوزخ ز تیغ او یکبار رسید خصم به دوزخ ز تیغ او گه رزم
روا بود که قیامت دو بار نتوان یافت مگر قیامت خصمش دو بار خواهد بود

*

خدایگانا جز بر کمال رافت تو بدان نفس که بود دستگیر ما و شما
 لطیفه کرم کردگار نتوان یافت لطیفه کرم کردگار خواهد بود

*

به درگه تو که پاینده باد همچو سراج «مجیر» بر دل او تا به گوشمال اجل
 ثنا گزین و معانی گزار نتوان یافت ثنا گزین و معانی گزار خواهد بود
 منم که چون به هنر جامه سخن بافم منم که چون به هنر جامه سخن بافم
 به جز ثنای تو اش پود و تار نتوان یافت ز مدحت تو برو پود و تار خواهد بود

بنده به این اکتفا می‌کنم و گرنه در دیوان سراج‌الدین خراسانی بسیار اشعاری را می‌توان نشان داد که در پیروی از مجیرالدین بیلقانی ساخته شده. از اشعار فوق می‌توان دانست که «سراجی» نه محض از «مجیر بیلقانی» پیروی کرده بلکه آشکارا از اشعارش سرقت نموده. جای حیرت‌ست که گوینده‌ای مانند «سراجی» تعدادی از اشعار دیگران را به نام خود آورده است و چنانکه معلوم‌ست «مجیر» از «سراجی» تقریباً پنجاه سال متقدم‌تر بود، گویا هر دو تا حدی معاصر بودند. این چنین سرقت از کلام معاصران خیلی عجیب به نظر می‌آید.